

• کریم پورزبید •

دردنوشته‌های یک روزنامه‌نگار نگون‌بخت

تصنیف دکتر احمد شایان



تصنیف دکتر احمد شایان

مطابق
تایپ و نگارش
نویسنده: ۹۳۶۱۰۰۵
تصنیف و نگارش: ۹۳۶۱۰۰۵

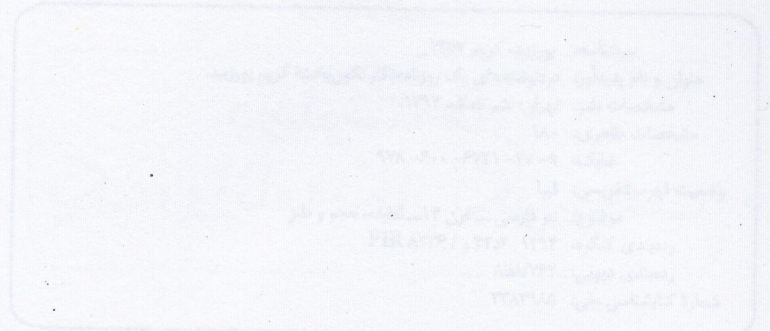
چاپخانه: ...

تلفن: ...



۱۷۷	کتابخانه	۱۰۹	مقدمه
۱۷۸	کتابخانه	۱۱۰	بخش اول
۱۷۹	کتابخانه	۱۱۱	۱. اسی پلنگ
۱۸۰	کتابخانه	۱۱۲	۲. روشن فکر
۱۸۱	کتابخانه	۱۱۳	۳. تأخیر
۱۸۲	کتابخانه	۱۱۴	۴. خواستگار
۱۸۳	کتابخانه	۱۱۵	۵. سبقت
۱۸۴	کتابخانه	۱۱۶	۶. شکنجه
۱۸۵	کتابخانه	۱۱۷	۷. گرفتن
۱۸۶	کتابخانه	۱۱۸	۸. خاطر خواهی
۱۸۷	کتابخانه	۱۱۹	۹. خدا حافظی
۱۸۸	کتابخانه	۱۲۰	۱۰. توهم
۱۸۹	کتابخانه	۱۲۱	۱۱. تب
۱۹۰	کتابخانه	۱۲۲	۱۲. اتوبوس
۱۹۱	کتابخانه	۱۲۳	۱۳. کتابفروشی
۱۹۲	کتابخانه	۱۲۴	۱۴. کافی شاپ
۱۹۳	کتابخانه	۱۲۵	۱۵. حمام
۱۹۴	کتابخانه	۱۲۶	
۱۹۵	کتابخانه	۱۲۷	
۱۹۶	کتابخانه	۱۲۸	
۱۹۷	کتابخانه	۱۲۹	
۱۹۸	کتابخانه	۱۳۰	
۱۹۹	کتابخانه	۱۳۱	
۲۰۰	کتابخانه	۱۳۲	
۲۰۱	کتابخانه	۱۳۳	
۲۰۲	کتابخانه	۱۳۴	
۲۰۳	کتابخانه	۱۳۵	
۲۰۴	کتابخانه	۱۳۶	
۲۰۵	کتابخانه	۱۳۷	
۲۰۶	کتابخانه	۱۳۸	
۲۰۷	کتابخانه	۱۳۹	
۲۰۸	کتابخانه	۱۴۰	
۲۰۹	کتابخانه	۱۴۱	
۲۱۰	کتابخانه	۱۴۲	
۲۱۱	کتابخانه	۱۴۳	
۲۱۲	کتابخانه	۱۴۴	
۲۱۳	کتابخانه	۱۴۵	
۲۱۴	کتابخانه	۱۴۶	
۲۱۵	کتابخانه	۱۴۷	
۲۱۶	کتابخانه	۱۴۸	
۲۱۷	کتابخانه	۱۴۹	
۲۱۸	کتابخانه	۱۵۰	
۲۱۹	کتابخانه	۱۵۱	
۲۲۰	کتابخانه	۱۵۲	
۲۲۱	کتابخانه	۱۵۳	
۲۲۲	کتابخانه	۱۵۴	
۲۲۳	کتابخانه	۱۵۵	
۲۲۴	کتابخانه	۱۵۶	
۲۲۵	کتابخانه	۱۵۷	
۲۲۶	کتابخانه	۱۵۸	
۲۲۷	کتابخانه	۱۵۹	
۲۲۸	کتابخانه	۱۶۰	
۲۲۹	کتابخانه	۱۶۱	
۲۳۰	کتابخانه	۱۶۲	
۲۳۱	کتابخانه	۱۶۳	
۲۳۲	کتابخانه	۱۶۴	
۲۳۳	کتابخانه	۱۶۵	
۲۳۴	کتابخانه	۱۶۶	
۲۳۵	کتابخانه	۱۶۷	
۲۳۶	کتابخانه	۱۶۸	
۲۳۷	کتابخانه	۱۶۹	
۲۳۸	کتابخانه	۱۷۰	
۲۳۹	کتابخانه	۱۷۱	
۲۴۰	کتابخانه	۱۷۲	
۲۴۱	کتابخانه	۱۷۳	
۲۴۲	کتابخانه	۱۷۴	
۲۴۳	کتابخانه	۱۷۵	
۲۴۴	کتابخانه	۱۷۶	
۲۴۵	کتابخانه	۱۷۷	
۲۴۶	کتابخانه	۱۷۸	
۲۴۷	کتابخانه	۱۷۹	
۲۴۸	کتابخانه	۱۸۰	
۲۴۹	کتابخانه	۱۸۱	
۲۵۰	کتابخانه	۱۸۲	
۲۵۱	کتابخانه	۱۸۳	
۲۵۲	کتابخانه	۱۸۴	
۲۵۳	کتابخانه	۱۸۵	
۲۵۴	کتابخانه	۱۸۶	
۲۵۵	کتابخانه	۱۸۷	
۲۵۶	کتابخانه	۱۸۸	
۲۵۷	کتابخانه	۱۸۹	
۲۵۸	کتابخانه	۱۹۰	
۲۵۹	کتابخانه	۱۹۱	
۲۶۰	کتابخانه	۱۹۲	
۲۶۱	کتابخانه	۱۹۳	
۲۶۲	کتابخانه	۱۹۴	
۲۶۳	کتابخانه	۱۹۵	
۲۶۴	کتابخانه	۱۹۶	
۲۶۵	کتابخانه	۱۹۷	
۲۶۶	کتابخانه	۱۹۸	
۲۶۷	کتابخانه	۱۹۹	
۲۶۸	کتابخانه	۲۰۰	
۲۶۹	کتابخانه	۲۰۱	
۲۷۰	کتابخانه	۲۰۲	
۲۷۱	کتابخانه	۲۰۳	
۲۷۲	کتابخانه	۲۰۴	
۲۷۳	کتابخانه	۲۰۵	
۲۷۴	کتابخانه	۲۰۶	
۲۷۵	کتابخانه	۲۰۷	
۲۷۶	کتابخانه	۲۰۸	
۲۷۷	کتابخانه	۲۰۹	
۲۷۸	کتابخانه	۲۱۰	
۲۷۹	کتابخانه	۲۱۱	
۲۸۰	کتابخانه	۲۱۲	
۲۸۱	کتابخانه	۲۱۳	
۲۸۲	کتابخانه	۲۱۴	
۲۸۳	کتابخانه	۲۱۵	
۲۸۴	کتابخانه	۲۱۶	
۲۸۵	کتابخانه	۲۱۷	
۲۸۶	کتابخانه	۲۱۸	
۲۸۷	کتابخانه	۲۱۹	
۲۸۸	کتابخانه	۲۲۰	
۲۸۹	کتابخانه	۲۲۱	
۲۹۰	کتابخانه	۲۲۲	
۲۹۱	کتابخانه	۲۲۳	
۲۹۲	کتابخانه	۲۲۴	
۲۹۳	کتابخانه	۲۲۵	
۲۹۴	کتابخانه	۲۲۶	
۲۹۵	کتابخانه	۲۲۷	
۲۹۶	کتابخانه	۲۲۸	
۲۹۷	کتابخانه	۲۲۹	
۲۹۸	کتابخانه	۲۳۰	
۲۹۹	کتابخانه	۲۳۱	
۳۰۰	کتابخانه	۲۳۲	

فهرست



کتابخانه مرکزی و اطلاعیه‌های آن
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۳۱
 تلفن: ۲۲۳۷۱۰۰



کتابخانه مرکزی و اطلاعیه‌های آن
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۳۱
 تلفن: ۲۲۳۷۱۰۰

۳۳. انتشارات.....	۴۷.....	۶۰. دل هره.....	۷۴.....
۳۴. زدن یا نزدن.....	۴۸.....	۶۱. چشم آبی.....	۷۵.....
۳۵. جوش.....	۴۹.....	۶۲. نان بربری.....	۷۶.....
۳۶. گمشده.....	۵۰.....	۶۳. وای اگر نیاید.....	۷۷.....
۳۷. صبحانه.....	۵۱.....	۶۴. مورچه.....	۷۸.....
۳۸. پروژه.....	۵۲.....	۶۵. محب.....	۷۹.....
۳۹. مرگ.....	۵۳.....	۶۶. کارگر.....	۸۰.....
۴۰. باران.....	۵۴.....	۶۷. دکتراسدی.....	۸۱.....
۴۱. پتچری.....	۵۵.....	۶۸. صدا.....	۸۲.....
۴۲. عسل ۱.....	۵۶.....	۶۹. عصیان.....	۸۳.....
۴۳. عسل ۲.....	۵۷.....	۷۰. افسار.....	۸۴.....
۴۴. عسل ۳.....	۵۸.....	۷۱. بلاتشبهه.....	۸۵.....
۴۵. عسل ۴.....	۵۹.....	۷۲. اعدام.....	۸۶.....
۴۶. عسل ۵.....	۶۰.....	۷۳. کنسرت.....	۸۷.....
۴۷. جیغ.....	۶۱.....	۷۴. گمشده.....	۸۸.....
۴۸. شوق.....	۶۲.....	۷۵. دل واپسی.....	۸۹.....
۴۹. موش.....	۶۳.....	۷۶. من کم دارم یا او.....	۹۰.....
۵۰. قتل.....	۶۴.....	۷۷. باطری به باطری.....	۹۱.....
۵۱. عقد.....	۶۵.....	۷۸. او.....	۹۲.....
۵۲. تئاتر.....	۶۶.....	۷۹. دزد.....	۹۳.....
۵۳. پوتین.....	۶۷.....	۸۰. مسابقه.....	۹۴.....
۵۴. سفید.....	۶۸.....	۸۱. بینایی که بینا شد.....	۹۵.....
۵۵. انگیزه.....	۶۹.....	۸۲. دنبال نیا اسیرت می شم.....	۹۶.....
۵۶. کنفرانس بین المللی.....	۷۰.....	۸۳. تماس.....	۹۷.....
۵۷. کفش جدید.....	۷۱.....	۸۴. جدایی عاشقانه.....	۹۸.....
۵۸. دل تنگ.....	۷۲.....	۸۵. شکاف.....	۹۹.....
۵۹. همسایه.....	۷۳.....	۸۶. نامه سرگشاده به یک انسان.....	۱۰۰.....

۱۲۹.....	۲۳. کتاب.....	۱۰۱.....	۸۷. بی رحمی.....
۱۳۰.....	۲۴. احمد.....	۱۰۲.....	۸۸. فتنه.....
۱۳۱.....	۲۵. گاو.....	۱۰۳.....	۸۹. سوت پایان.....
۱۳۲.....	۲۶. حیوان.....	بخش دوم	
۱۳۳.....	۲۷. نعناع.....	۱۰۷.....	۱. بیت الخلاء.....
۱۳۴.....	۲۸. سکوت.....	۱۰۸.....	۲. پوشهر.....
۱۳۵.....	۲۹. آزادی.....	۱۰۹.....	۳. دم.....
۱۳۶.....	۳۰. سیگار.....	۱۱۰.....	۴. شکم.....
۱۳۷.....	۳۱. حقوق.....	۱۱۱.....	۵. حدیث نفس.....
۱۳۸.....	۳۲. داغ.....	۱۱۲.....	۶. خر.....
۱۳۹.....	۳۳. انتخابات.....	۱۱۳.....	۷. دیوید کامرون.....
۱۴۰.....	۳۴. مکه.....	۱۱۴.....	۸. سوسک خوب.....
۱۴۱.....	۳۵. آستین.....	۱۱۵.....	۹. سال ۹۲.....
۱۴۲.....	۳۶. پشت در بسته.....	۱۱۶.....	۱۰. کاراداری.....
۱۴۳.....	۳۷. کار.....	۱۱۷.....	۱۱. آخرسال.....
۱۴۴.....	۳۸. کتاب.....	۱۱۸.....	۱۲. تنبل.....
۱۴۵.....	۳۹. تبعیض.....	۱۱۹.....	۱۳. واکس.....
۱۴۶.....	۴۰. خاک بر سرم.....	۱۲۰.....	۱۴. دنده راست.....
۱۴۷.....	۴۱. سفرداری.....	۱۲۱.....	۱۵. سال جدید.....
۱۴۸.....	۴۲. گاو میش.....	۱۲۲.....	۱۶. دل خوشی.....
۱۴۹.....	۴۳. حواس.....	۱۲۳.....	۱۷. پسته.....
۱۵۰.....	۴۴. نان.....	۱۲۴.....	۱۸. تقدیر.....
۱۵۱.....	۴۵. امانتی.....	۱۲۵.....	۱۹. سرگیجه.....
۱۵۲.....	۴۶. پیاده رو.....	۱۲۶.....	۲۰. شکست مفتضحانه.....
۱۵۳.....	۴۷. لیموترش.....	۱۲۷.....	۲۱. کارشناس.....
۱۵۴.....	۴۸. کارواش.....	۱۲۸.....	۲۲. سیب زمینی.....
۱۵۵.....	۴۹. مترو.....		

۵۰. بی‌خوابی.....	۱۵۶
۵۱. بامیه.....	۱۵۷
۵۲. من کجا و او کجا.....	۱۵۸
۵۳. طبیعت.....	۱۵۹
۵۴. خیابان یک طرفه.....	۱۶۰
۵۵. بازار داغ.....	۱۶۱
۵۶. گریه.....	۱۶۲
۵۷. پلک.....	۱۶۳
۵۸. دهکده.....	۱۶۴
۵۹. مدیر.....	۱۶۵
۶۰. ویار.....	۱۶۶
۶۱. جغدهای شب.....	۱۶۷
۶۲. اعتماد.....	۱۶۸
۶۳. خریزه ۳ هزار دلاری.....	۱۶۹
۶۴. دکارت.....	۱۷۰
۶۵. اندیشیدن.....	۱۷۱
۶۶. گردو.....	۱۷۲
۶۷. تلفن.....	۱۷۳
۶۸. دیگ.....	۱۷۴
۶۹. پشیمانی.....	۱۷۵
۷۰. عاقبت کار.....	۱۷۶
۷۱. اخراج.....	۱۷۷
۷۲. وداع.....	۱۷۸

مقدمه

اوایل پاییز سال ۱۳۸۹ دوست عزیز «محمود» نام، لطفی کوچک در حق من کرد و چون ایشان از هر گونه جبران و تلافی لطف خوشش نمی‌آید، تصمیم گرفتم برای جبران لطف محمود برایش و خطاب به او مطلب بنویسم. این شد که هر چه را می‌دیدم و می‌شنیدم برایش می‌نوشتم و محمود بعد از چند ماه شد «چاهی» برایم که با او درد دل می‌کردم، چه او مطالبم را می‌دید چه نمی‌دید. ماه‌های نخست که نوشتن خطاب به محمود را شروع کردم، این کار بیشتر شبیه یک مزاح دوستانه برای تشکر از او بود اما بعد از یک سال تبدیل به عادت شد و هر چه به ذهنم می‌رسید یا می‌دیدم و هر حرفی را که می‌خواستم بزنم تبدیل به مطلبی کوتاه می‌کردم و برایش می‌نوشتم به طوری که ترک این عادت برایم دشوار شد. از آنجایی که بیشتر این دردنوشته‌ها که حاوی انتقاد از اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نیز انتقاد بی‌پرده از مدیران و ... بود را در اینترنت منتشر کردم و همه از جمله مدیران می‌دیدند، برایم دردسرهایی بی‌پایان به وجود آورد و در برخی مواقع مدیران تاب انتقاد اندکم را نیز نیاوردند و نه فقط بازخواستم کردند بلکه مرا یا یکی از دوستان یا نزدیکانم را از کار اخراج کردند؛ البته همه آنها مدعی احترام به حقوق بشر و حشر و کارگر و زن و مرد و پیر و جوان اند و این امر را همیشه در بوق و کرنای می‌کنند. از

همه مهمتر من و امثال من می‌خواهند که از آن‌ها انتقاد کنیم اما به محض آن‌که زبان به انتقاد می‌گشودم اخراج از کارم به عنوان پاداش به من داده می‌شد! خلاصه انصافاً این دردنوشته‌ها دردها و دردهایی زیاده از حد داشتند برایم اما هرگز این دردها باعث نشد که دست از نوشتن بکشم و به نوشتن ادامه دادم. دردنوشته‌ها نوشته‌هایی برای بزرگ‌نمایی مسائل و مشکلات یا سیاه‌نمایی آن‌ها نیست بلکه دغدغه‌هایی است که در ابتدا به عنوان یک انسان و پس از آن به عنوان یک روزنامه‌نگار دارم، روزنامه‌نگاری که یکی از وظایفش بیان مشکلات و تلاش برای حل آن‌هاست؛ مشکلاتی که در وهله نخست مشکلات خود روزنامه‌نگار به عنوان یک شهروند معمولی است. آن زمان که نوشتن دردنوشته‌ها را آغاز کردم هیچ‌گاه در تصورم نمی‌گنجید روزی فرا برسد که تصمیم به چاپ‌شان به صورت یک کتاب بکنم اما پس از آن‌که دردنوشته‌ها قالب خاص خود را پیدا کرد بسیاری از دوستان عزیزم مرا تشویق به چاپ آن‌ها به شکل کتاب کردند و ایده‌هایی برای انتشار آن‌ها به این حقیر دادند. این تشویق و ترغیب‌ها به من جرأت و جسارت را داد که خطر کنم و همه دردنوشته‌هایی که در اینترنت یا روزنامه‌ها منتشر کرده بودم یا آنهایی که هیچ‌جا منتشر نکرده بودم را گردآوری و اقدام به چاپ آن‌ها کنم. در پایان بر خود لازم می‌دانم که از دوستان عزیزم: حسن فرطوسی و تشویق‌هایش برای انتشار کتاب، مرجان محمدی و خوانش‌های کتاب و پیشنهادهایش درباره دردنوشته‌ها، سمانه حسن‌زاده و تلاش‌هایش برای انتشار کتاب، احمد حیدری مجد و ترغیب‌هایش برای نوشتن و انتشار دردنوشته‌ها، همچنین از محمدرضا فرطوسی، محمود عارفی قوچانی و اسماعیل سنگاری به دلیل پیشنهادهای به جای‌شان و دیگر عزیزانی که مرا در چاپ این کتاب یاری کردند، تشکر کنم...

کریم پورزبید

دی ماه ۱۳۹۲

بخش اول

منه مهمتر از احتمال من می‌خواهند که از آن‌ها انتقاد کنیم اما به محض آن که زبان به انتقاد می‌گشودم اخبار از کارم به عنوان پاداش به من داده می‌شود. خلاصه امضاها این دردی که در دماغ و در سینه‌ها می‌زیدند از حد داشتند. بازم اما هرگز این در سینه‌ها ممت نشد که دست از نوشتن بکنم و به نوشتن ادامه دادم. در نوشته‌ها نوشته‌هایی برای بزرگ‌نمایی مسائل و مشکلات یا بیهوده‌نمایی آن‌ها نیست بلکه دغدغه‌هایی است که در این‌ها به عنوان یک انسان و پس از آن به عنوان یک روزنامه‌نگار دارم. روزنامه‌نگاری که یکی از وظایفش بیان مشکلات و تلاش برای حل آن‌هاست؛ مشکلاتی که در وبه نیست مشکلات خود روزنامه‌نگار به عنوان یک شهروند معمولی است. آن زمان که نوشتن در نوشته‌ها را آغاز کردم هیچ‌گاه در تصور نمی‌گنجید روزی فرا برسد که تصمیم به چاپ آن‌ها به صورت یک کتاب بگیرم اما پس از آن که در نوشته‌ها قالب خاص خود را پیدا کرد بسیاری از دوستان عزیزم مرا تشویق به چاپ آن به شکل کتاب کردند و ایده‌هایی برای انتشار آن به این حقیقت دادند این تشویق و ترغیب‌ها به من جرأت و جسارت را داد که خطر کنم و همه نوشته‌های من که در این مدت یا روزنامه‌ها منتشر کرده بودم یا آنهایی که هیچ‌جا منتشر نکرده بودم را گردآوری و اقدام به چاپ آن کنم. فریادان بر نمود لازم می‌دانم که از دوستان عزیزم، حسن فرمولوسی و تشویق‌هایی برای انتشار کتاب، مرزبان محمدی و خوانش‌های کتاب و پیشنهادهایی که در آن‌ها مطرح شده‌اند، جمله حسن زاده و تلاش‌هایی برای انتشار کتاب، احمد حسینی، محمدرضا زاهدی و تشویق‌هایی برای نوشتن و انتشار در نوشته‌ها، همچنین از دوستان خارجی، محمود عارفی، نوحی و اسماعیل سنگاری به دلیل تشویق‌هایی که در آن‌ها و دیگر عزیزانی که مرا در چاپ این کتاب یاری رسانیدند تشکر می‌کنم.

تشنه جان... امروز صبح با سرو صدای «اسی پلنگ» همسایه دست راستی‌مان از خواب بیدار شدم. اسی پلنگ دکترای فلسفه دارد و استاد دانشگاه است. داشت فریاد می‌زد و به یکی فحش نثار می‌کرد «کی بهت اجازه داده بیایی خونه من. عوضی. مگر من برات نامه فدایت شوم فرستادم که اول صبحی باشدی اومدی خونه من. چه از جان من و بچه‌هایم می‌خواهی، برو گورت را گم کن.» زنش با التماس از او می‌خواست که صدایش را بیاورد پایین «اسماعیل جان، دکتر جان تو رو خدا صدات رو بیار پایین، زشته. آبرو داریم توی محل. تو رو به اون خدایی که می‌پرستی دست از این حماقت بازی‌هایت بردار.» اسی عصبانی تر شد و داد زد «خونه خودمه هر غلطی می‌خوام توش می‌کنم. اصلا اعصابتو ندارم اول صبحی...» زن زد زیر گریه. اسی ادامه داد «آشغال، کثافت. برگرد همون زباله دونی که بودی، اینجا جای تو نیست می‌فهمی. تو یه مزاحمی، تو یه انگلی...» زن باز به صدا درآمد «دکتر چرا دست از این کارها برداری من چه گناهی کردم آخه» اسی به مسخره گفت «اینقدر دکتر دکتر نگو با این کارها نمی‌تونم خرم کنی، من باید کارم رو بکنم» زن با ناامیدی گفت «آخه فکر نمی‌کنی مردم چی میگن در مورد من، بابا بیا این حشره‌کش رو بگیر و این مگس لعنتی رو بکش...»

تشنه جان... امروز صبح با سرو صدای «اسی پلنگ» همسایه دست راستی‌مان از خواب بیدار شدم. اسی پلنگ دکترای فلسفه دارد و استاد دانشگاه است. داشت فریاد می‌زد و به یکی فحش نثار می‌کرد «کی بهت اجازه داده بیایی خونه من. عوضی. مگر من برات نامه فدایت شوم فرستادم که اول صبحی باشدی اومدی خونه من. چه از جان من و بچه‌هایم می‌خواهی، برو گورت را گم کن.» زنش با التماس از او می‌خواست که صدایش را بیاورد پایین «اسماعیل جان، دکتر جان تو رو خدا صدات رو بیار پایین، زشته. آبرو داریم توی محل. تو رو به اون خدایی که می‌پرستی دست از این حماقت بازی‌هایت بردار.» اسی عصبانی تر شد و داد زد «خونه خودمه هر غلطی می‌خوام توش می‌کنم. اصلا اعصابتو ندارم اول صبحی...» زن زد زیر گریه. اسی ادامه داد «آشغال، کثافت. برگرد همون زباله دونی که بودی، اینجا جای تو نیست می‌فهمی. تو یه مزاحمی، تو یه انگلی...» زن باز به صدا درآمد «دکتر چرا دست از این کارها برداری من چه گناهی کردم آخه» اسی به مسخره گفت «اینقدر دکتر دکتر نگو با این کارها نمی‌تونم خرم کنی، من باید کارم رو بکنم» زن با ناامیدی گفت «آخه فکر نمی‌کنی مردم چی میگن در مورد من، بابا بیا این حشره‌کش رو بگیر و این مگس لعنتی رو بکش...»